



نام درس: دناى ادیب

نام دبیر: غزاله صادق زاده

مبحث: غزلیات سعدی (غزل ۷)

مقطع: دبستان و متوسطه ۱ پایه: چهارم تا هشتم





از هر چه می‌رود سخن دوست خوش تر است
هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده‌ای؟
شاهد که در میان نبود شمع گو بمیر
ابنای روزگار به صحرا روند و باغ
جان می‌روم که در قدم اندازمش ز شوق
کاش آن به خشم رفته ی ما آشتی کنان

پیغام آشنا نفسِ روح پرور است
من در میان جمع و دلم جای دیگر است
چون هست اگر چراغ نباشد منور است
صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است
درمانده‌ام هنوز که نُزلی مُحقر است
باز آمدی که دیده ی مشتاق بر در است





جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی
شب‌های بی توام شب گور است در خیال
گیسوت عنبرینه ی گردن تمام بود
سعدی خیال بیهوده بستی، امید وصل
زنهار از این امید درازت که در دل است

وین دم که می‌زنم ز غمت دودِ مجمر است
ور بی تو بامداد کنم روز محشر است
معشوقِ خو بروی چه محتاج زیور است؟
هجرت بگشت و وصل هنوزت مصور است
هیئات از این خیال مُحالت که در سر است





شرح واژگان و دشواری ها

گو بمیر: بگو بمیرد

نُزل: غذای مهمان

شاهد: زیبارو

زنده دلان: عاشقان

سخن دوست: ایهام

ابنای روزگار: انسان ها

دلم چو عود بر آتش بسوختی: سوختن با عود یک معنی و با دل یک معنا دارد (نوعی ایهام)

دم زدن: کنایه از آه کشیدن

مَجْمَر: عود سوز، آتش دان

تمام بود: کافی بود

عُبرینه ی گردن: گردن بندی از عنبر (خوشبو) که جواهر نشان هم بوده

هجر: دوری

زَنهار: شبه جمله، پناه بر خدا

خیال بستن: کنایه از تصورات بیهوده داشتن

هیئات: شبه جمله، تأسف می خورم



درک مطلب

۱- ایهام در مصرع " جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی " را شرح دهید.

۲- سعدی در تشبیه گیسوی معشوق از چه تصویری بهره برده؟





مجمع آموزشی هوشمند خدیجه کبری (س)

www.kksec.org

<https://instagram.com/khadijekobra1368>